خوش بود گر محک تجربه آید به میان

درهای باز استادیوم آزادی و غیبت سلبریتی‌ها

PDF Compressor Free Version

با به‌وجود آمدن سینما و سپس تلویزیون و همه‌گیر شدن این دو رسانه و افزایش تاثیر آن‌ها، صنعت مد و به‌همراه آن، صنعت تبلیغات، نیز وارد عرصه شد و این‌بار، نه ذهن و اندیشه، بلکه، تن و جسمانیت مخاطبان و طرفداران ستاره‌ها و سلبریتی‌ها، هدف قرار گرفت. از این جا به بعد، آن چه سلبریتی می خورد، می پوشید، سوار می‌شد، به خودش می‌مالید یا از خودش آویزان می‌کرد، حتی اگر زشت و قبیح بود و باب سلیقه آدم هم نبود، از سوی مخاطب و به مدد فشاری که رسانه می‌آورد، هم تایید می‌شد و هم مورد استفاده قرار می‌گرفت.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

روزگاری، نه چندان دور، ستاره‌ها و سوپر ستاره‌هایی بودند که می‌توانستند، سرنوشت یک طبقه و یا اکثر طبقات جامعه را تغییر دهند. وقتی گوته، «رنج‌های ورتر جوان» را نوشت، بسیاری از جوانان، به همان سبک و سیاق ورتر، خودکشی کردند؛ و اوضاع در آلمان آن روزگار، چنان آشفته شد که برای مدت‌ها از تجدید چاپ این کتاب جلوگیری شد! در آن دوره البته ستاره و سلبریتی، فرد روشنفکری بود که با ایجاد نحله‌های فکری، می‌توانست روی ذهن و اندیشه طرفداران خود تاثیر بگذارد.

با به‌وجود آمدن سینما و سپس تلویزیون و همه‌گیر شدن این دو رسانه و افزایش تاثیر آن‌ها، صنعت مد و به‌همراه آن، صنعت تبلیغات، نیز وارد عرصه شد و این‌بار، نه ذهن و اندشه، بلکه، تن و جسمانیت مخاطبان و طرفداران ستاره‌ها و سلبریتی‌ها، هدف قرار گرفت. از این جا به بعد، آن چه سلبریتی می‌خورد، می‌پوشید، سوار می‌شد، به خودش می‌مالید یا از خودش آویزان می‌کرد، حتی اگر زشت و قبیح بود و باب سلیقه آدم هم نبود، از سوی مخاطب و به مدد فشاری که رسانه می‌آورد، هم تایید می‌شد و هم مورد استفاده قرار می‌گرفت. در واقع، سلبریتی، در دنیای امروز، یک دست‌آویز است برای صنعت در زمینه تولید نیاز (که می‌دانیم در بسیاری مواقع غیرواقعی است) برای جسم مخاطب، و رسانه در این میان، عمده‌ترین نقش را بازی می‌کند. به هرحال این تجارتی است که هر سه ضلع آن؛ سلبریتی، تولیدکننده و رسانه، از آن سود هنگفتی می‌برند و جامعه را به هر سمت‌وسویی که می‌خواهند هدایت می‌کنند.

هنوز از جریان فعالیت شبه سلبریتی‌های عزیز (شبه سلبریتی می‌گوییم؛ چون سلبریتی‌های ما بیشتر شبح یک سلبریتی را با خود حمل می‌کنند تا خودش را!) در ماجرای زلزله‌های جانگداز کرمانشاه و سرپل ذهاب و شماره کارت‌های بانکی که اعلام، و پول هنگفتی جمع کردند، اما هیچ گزارشی در این مورد به طرفداران

ما سلبریتی‌ها را در ورزشگاه ندیدیم، سر و صدایی هم از اینستاهای‌شان درنیامد؛ عکس و فیلمی هم از حضور خودشان در میان مردم به نمایش نگذاشتند. خوب داستان چه بود واقعاً؟ آیا جمعیت آن‌قدر زیاد بود، که آن‌ها از بیم گم‌شدن و دیده‌نشدن در میان مردم، از رفتن منصرف شدند؟

پر و پا قرص خود ندادند، و نیز از ماجرای افطاری نرفتن همین شبه سلبریتی‌ها، خیلی نگذشته است؛ آن‌هایی که تک‌تک و در فریادی انفرادی، و حرکتی نمایشی، اعلام کردند که در مهمانی افطاری رئیس جمهور شرکت نمی‌کنند. دیدیم که سعی کردند جریانی برای خودشان راه بیندازند و از این آشوبی که به زعم خود راه انداخته بودند، ماهی‌های درشت صید کنند. نمی‌دانم چه‌قدر موفق شدند، اگر پیج‌های اینستاگرامی و شاخ‌های موجود در آن را ملاک و معیار قرار بدهیم، البته ممکن است فکر کنیم تا حدودی در این نمایش موفق شدند؛ اما هر صاحب‌پیجی در اینستاگرام، بیش از هر چیر دنبال فالوئر و لایک است و از هر بهانه‌ای برای این مقصود استفاده می‌کند. این بماند.

شبه سلبریتی‌های دوره‌ای عزیز ما، که مثل ماه، گاهی هستند و مدتی نیستند، بر سر رفتن زنان به ورزشگاه‌ها، مدتی سر و صدا راه انداختند، اول البته صدای منقلب شدن‌شان شنیده شد؛ (به هر حال صنعت رسانه، این‌سو را هم می‌تواند هدف قرار دهد و قشری گرایی در ذات تجارت و رسانه نهفته است و هوای همه قشرهای فکری و سنی را، هر وقت که ایجاب کند، دارد.) عده‌ای، حتی از خود سلبریتی‌های هموطن در برابر این انقلابِ حاصل از حضور در کنار مردان در ورزشگاه، موضع گرفتند و سر و صدا راه انداختند و عکس‌هایی از سلبریتی منقلب به نمایش گذاشتند در ورزشگاه‌های خارجی. به هرحال اگر این یکی این‌طوری توانسته بود آن‌همه دیده شود، آن یکی‌ها هم باید یک‌جوری دیده می‌شدند.

می‌خواهیم بگوییم ماجرا، فقط و فقط دیده‌شدن است. وقتی سلبریتی به انتهای دوران درخشش خود، نزدیک می‌شود، طبیعی است که دست به حرکات خاصی (نمی‌گویم مذبوحانه؛ این‌طوری نگاهم نکنید!) می‌زند. و از قضا این حرکت، هرطور که باشد و چه با نُرم جامعه بخواند و یا نخواند، طرفداران و هوچی‌های خاص خود را دارد؛ از جمله رسانه‌های ملی و غیر ملی را.

اما در این روزهای ملتهب جام جهانی، که درهای استادیوم آزادی به سوی خیل مشتاقان از زن و مرد بازشد جای خالی سلبریتی‌ها در ورزشگاه محسوس بود، سر و صدایی هم از اینستاهای‌شان درنیامد؛

با این که زنان و مردان ما در کنار هم در استادیوم فوتبال تماشا کردند، از دوستان سلبریتی که سر همین مسئله، سر و صداهای زیادی راه انداخته بودند، هیچ خبری نشد، خوب حداقل از مردم و مسئولین، به‌خاطر این که حرف‌تان را گوش کردند یا نکردند، یک تشکری می‌کردید یا یک تلنگری می‌زدید!

عکس و فیلمی هم از حضور خودشان در میان مردم به نمایش نگذاشتند. خوب داستان چه بود واقعا؟ آیا جمعیت آن‌قدر زیاد بود، که آن‌ها از بیم گم‌شدن و دیده‌نشدن در میان مردم، از رفتن منصرف شدند؟ خوب چه کاری است؛ این که اگر قرار است من، دیده نشوم... بگذار چیز دیگری در دیگ بجوشد!

با این که زنان و مردان ما به‌خوبی و خوشی در کنار هم به استادیوم رفتند و در نهایت صلح و آرامش و احترام، فوتبال تماشا کردند، از دوستان سلبریتی که سر همین مسئله، سر و صداهای زیادی راه انداخته بودند، هیچ خبری نشد، خوب حداقل از مردم و مسئولین، به‌خاطر این که حرف‌تان را گوش کردند یا نکردند، یک تشکری می‌کردید یا یک تلنگری می‌زدید!

این دو سکوت و غیبت، برای همه ما، چه مخالف‌ها، چه موافق‌ها و چه بی‌تفاوت‌ها و حتی دلواپس‌ها! کم‌کم دارد سر دراز پیدا می‌کند و بدل می‌شود به یک معما و دغدغه ذهنی؛ چرا سلبریتی‌ها که برای زلزله‌زدگان اخیر، چنان جانفشانانه، به شهرهای آسیب‌دیده شتافتند و با مردم داغدیده عکس و سلفی و فیلم گرفتند، و خوب، پول هم برای‌شان! جمع کردند، دیگر گزارشی از نحوه هزینه کرد این مبالغ، ندادند و ما نمی‌دانیم سر پول‌هایی که به حساب‌های این درخشندگان دنیای هنر، ریخته شده، چه آمده... راستش خیلی دوست داریم بدانیم. حالا اگر ممکن است یک گزارش کوچولو در این باره بدهید!

خبر

توجه‌ملی‌وفراملی به‌تولیدات‌سفال‌شهر لالجین



معاون سیاسی امنیتی استاندار همدان گفت: تولیدات شهر سفال لالجین در حوزه ملی و فراملی مورد توجه است. وی در جلسه مشترک مسئولان استان با سفیر ارمنستان در ایران که در راستای رویداد همدان ۲۰۱۸ و با حضور مدیران و روسای اقتصادی و گردشگری استان همدان برگزار شد، با اشاره به تاریخچه استان همدان گفت: پیشینه تاریخی همدان به بلندای همه ادواری است که در ایران وجود دارد. همدان با بیش از ۳۰۰۰ سال قدمت تاریخی و مدنیت یکی از قدیمی‌ترین شهرهای ایران با بیش از ۱۸۰۰ اثر تاریخی است. علاوه بر آب و هوای مناسب، سراب‌های زیبا و جاذبه‌های گردشگری بی‌نظیر، استان همدان در بخش تولیدات کشاورزی دارای رتبه‌های برتر در کشور است. در صنایع مختلف هم در استان همدان تولیدات ویژه‌ای وجود دارد و شهرستان ملایر به‌عنوان پایتخت مبل و منبت کشور و شهر لالجین به‌عنوان پایتخت سفال ایران شناخته شده‌اند که محصولات سفال آن در حوزه ملی و فراملی مورد توجه قرار گرفته است..

حاشیه‌نشینی یک پنجم از جمعیت کشور!



عضو کمیسیون اجتماعی مجلس با انتقاد از این که یک پنجم جمعیت کشور، حاشیه‌نشین هستند، گفت: حتی یک درصد از اهداف مصوبه برنامه ششم در مورد کاهش حاشیه‌نشینی محقق نشده است. رسول خضری با انتقاد از این که ۱۷ میلیون حاشیه‌نشین داریم که ساماندهی آن‌ها در کانون توجه وزارت کشور نیست، گفت: یک پنجم جمعیت کشور حاشیه‌نشین هستند و آسیب‌های اجتماعی ناشی از حاشیه‌نشینی در حال گسترش است؛ حاشیه‌نشینان جزو ضعیف و فقیرترین اقشار شهر و روستا هستند و به دلیل کمبود امکانات شهری و روستایی به حاشیه‌نشینی روی آورده‌اند. به دلیل فقر، آسیب‌های اجتماعی مانند اعتیاد، قاچاق کودکان و اعضای بدن، طلاق، کودک آزاری، قاچاق خرید و فروش مواد مخدر و مشروبات الکلی در این مناطق نسبت به سایر مناطق بیشتر شیوع دارد و متاسفانه به‌دلیل نبود عزم جدی، یکپارچگی و مدیریت واحد هنوز گامی جدی برای مدیریت معضل و آسیب حاشیه‌نشینی برداشته نشده است.

گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران برنده جایزه «ژان مونه» شد



گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران موفق به دریافت جایزه آموزشی-پژوهشی ژان مونه اتحادیه اروپا شد. برنامه ژان مونه پروژه اراسموس کمیسیون اتحادیه اروپا با هدف گسترش آموزش و پژوهش علمی در زمینه مطالعات اتحادیه اروپا ایجاد شده است. این پروژه برنامه‌ای برای گسترش آموزش، پژوهش، ورزش و ارتباطات بین‌المللی است که توسط کمیسیون اروپا در سال ۱۹۸۷ ایجاد شده و امروزه بودجه‌ای ۱۴.۷ میلیارد یورویی دارد. گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران اولین و تنها برنده جایزه ژان مونه در ایران است. همچنین گروه مطالعات منطقه‌ای در صدد است درس‌های تخصصی در زمینه اتحادیه اروپا در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری ارائه کند. گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران برنامه دارد در آینده با همکاری کمیسیون اتحادیه اروپا، برنامه‌های آموزشی و پژوهشی خود را ارتقا بخشد.

گزارش

شایعه‌هایی که بیش از واقعیت، واقعیت دارند:

من نمره می‌دهم؛ تو چه می‌کنی؟!

آسیه وبسی

حکایت تلخ و تکان دهنده متجاوزانی که در کسوت علم و دانش به بهانه و بهای نمره، نه تنها دانشجورا، که ساحت دانشگاه و علم را هم، بی‌حرمت کرده‌اند. مکان: واگن قطار مترو/ زنانه

زمان: هر روزی می‌تواند باشد!

کیپ تا کیپ ایستاده‌ایم و مجال تکان خوردن نداریم. اگر بگویم جای دست و پای‌مان را گم کرده‌ایم، اغراق نکرده‌ام. نمی‌دانم این دستی که الان روی کیف من است، دست خودم است یا کنار دستی. البته موقع خارج‌شدن از واگن هم همین مشکل را داریم؛ من کیف دیگری را می‌کشم به‌خیال کیف خودم، آن یکی چادر بغل دستی‌اش را می‌کشد به‌خیال چادر خودش!

همین‌طوری قاطی هم شده‌ایم. گوش تا گوش، بغ به بغل و مترصد این که یکی پیاده شود؛ تا ده نفره برای اشغال جایش، حمله‌ور شویم.

کنار من، درست صورت به صورت؛ دو دختر جوان از میله‌های واگن، آویزان شده‌اند و بلند بلند صحبت می‌کنند و تو چه بخواهی، چه نخواهی، صدای‌شان را می‌شنوی و حرف‌های‌شان را می‌فهمی. اما آن چه می‌شنوی، نه تنها شگفت‌انگیز که تهوع‌آور است. مجبور می‌شوی بیشتر دقت کنی، به‌خصوص در چشم‌های دختری که دارد قصه امروزش را تعریف می‌کند؛ دختر دانشجویی که همین نیم‌ساعت پیش از دانشگاه بیرون آمده:

خوب بعد؟

هیچ‌چی... همون همیشگی...

ای بابا... ولش کن. کار خوبی کردی.

از اولم می‌دونستم. به راضیه گفت تو از اتاق برو بیرون، ما دونفری می‌خواهیم صحبت کنیم.

راضیه هم رفت؟

آره دیگه!

دختر ک، سر جلسه امتحان تقلب کرده بود، مراقب، مچش را گرفته بود و چند دقیقه بعد، استاد از دختر ک خواسته بود به اتاقش برود. دختر ک و دوستش با هم پیش استاد رفته بودند، اما استاد فقط با دانشجوی متقلب کار داشت و آن یکی را مرخص کرده بود.

ای بابا... ولش کن؛ بار اول مون که نبود، بار آخر مون هم نیست. و بعد شروع کردند به مزه‌پرانی در همین مورد: تقاضای جنسی استاد از دانشجویش در قبال نادیده گرفتن تقلب و دادن نمره قبولی!

مکان: داخلی، خانه: روبه‌روی مانیتور

زمان: بعد از رسیدن به خانه... عصر همان روز

در اینترنت و فضای مجازی دنبال نمونه‌هایی از این دست هستم؛ نمونه‌هایی که در آن، استاد، در قبال نمره و امتیاز و زیر سبیلی رد کردن تقلب‌ها و غیبت‌ها، از دختران دانشجو، سوء استفاده جنسی می‌کند و بعضی از این دختران دانشجو، آن‌قدر از این پیشنهادها دریافت کرده‌اند، که در نهایت هم وا داده‌اند و هم عادت کرده‌اند. حالا دیگر برای‌شان خیلی طبیعی است.

من که چیزی از دست نمی‌دم.

و واقعیت تلخ، رسیدن به همین جاست. نه به این جا که فکر کنید دختر دانشجویی، برای بالا رفتن از مدارج تحصیلی، ناچار از گرو گذاشتن جسمش شده باشد، که این خود حدیثی دیگر است و مجالی دیگر می‌طلبد؛ بلکه واقعیت تلخ، اتفاقی است که فردی در جامه استاد، کسی که باید اسوه و مقتدای دانشجو باشد، آن را رقم می‌زند. دانشجو در ترم‌های اول، به استاد چنان می‌نگرد که انگار او کعبه تمام آمال اوست، چه‌قدر برای رسیدن به این کلاس و این رشته، از وقت و مال خود و خانواده‌اش مایه گذاشته است. اما در نهایت، آن چه اتفاق می‌افتد، پیشنهاد بیشرمانه استاد نه به صورت تقاضا که به‌صورت یک تهدید است از دانشجوی دختری که تنها به عنوان یک امکان دم دست دیده می‌شود. فرصتی که به سادگی نباید از آن گذشت!

بله... فضای مجازی، پر از چنین گزارش‌هایی است، چادری و معتقد و غیر چادری و غیر مذهبی هم ندارد؛ دختران بسیاری تهدید و وادار به چنین رفتارهایی شده‌اند، حتی گاهی به عمد، استاد به آن‌ها نمره کم داده تا آن‌ها را وادار به تسلیم کند! و بالاخره دختر دانشجو، یا انصراف داده و به آغوش خانواده بازگشته، بی‌آن که در این مورد زبان باز کند یا به‌جایی شکایت بَرَد. البته شکایت‌هایی هم شده است. اساتید متخلف، معلق هم شده‌اند، اما بعد از مدتی همین اساتید به کلاس‌های درس خود یا نه به شکارگاه‌های خود بازگشته‌اند.

در این میان، دیدنی‌تر و شنیدنی‌تر، حال و روز پسرهای دانشجویی است که از این مسائل خبر دارند و می‌دانند هر چه جان بکنند، نمی‌توانند نظر مساعد استاد را جلب کنند. مگر این که...

حکایت تلخ و تکان دهنده متجاوزانی که در کسوت علم و دانش و به بهانه و بهای نمره، نه تنها دانشجورا، که ساحت دانشگاه و علم را هم، بی‌حرمت کرده‌اند. این داستان چنان شایع و معمول شده است که تو در یک روز معمولی، در یک شلوغی معمولی واگن مترو، قصه‌ای در این مورد می‌شنوی که بی‌محابا و با صدای بلند باز گومی‌شود و تعجب کسی را برنمی‌انگیزد.

پرسش، دیگر این نیست که چه بر سرمان آمده، پرسش این است که چگونه می‌شود از این گرداب خارج شد؟ آن هم در حالی که مدرک به یک الزام و پرستیژ اجتماعی بدل شده است. فقط از تو می‌پرسند، مدرکت چیست... نمی‌پرسند چه خوانده‌ای و در مورد آن چه خوانده‌ای چه‌قدر می‌دانی. پاسخ واضح است، دانش در مورد رشته‌ای که دانشجو، در آن تحصیل کرده، اصلا به کار نمی‌آید. همین دانشجوی دختر، در نهایت یا نماینده فروش یک شرکت است، یا یک منشی است یا در بهترین حالت کارمندی است زیر دست یک مدیر... و داستانِ آن بده و بستان در اتاق استاد، در همین جاها هم ادامه می‌یابد.

به ماجرای کیپ تا کیپ و بغل به بغل ایستادن ما زنان، در واگن قطار مترو برگردید و آن را دوباره با دقت بخوانید. آن‌وقت این جامعه کوچک به شما نشان می‌دهد که این به‌هم و درهم ریختگی تا کجاهای جامعه مارسوخ کرده است!